

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۳۱ می ۲۰۱۸

به جای مقدمه: این نوشته به خاطر بزرگداشت از قهرمانان مبارزات آزادیخواهانه کشور از طرف آقای "موسوی" به اداره «افغان رساله» ارسال شده بود، که با تأسف مانند سایر مقالات و تحلیل های ارسالی به نسبت کمبود وقت امکان انتشار نیافت.

## شکست های سیاسی به دوام پیروزی های نظامی

حاکمیت جبارانه و خاینانه ادارات مستعمراتی به دوام خیزش های پیروزمند و پیر افتخار خلق ماعلیه استعمار انگلیس در قرن نوزده و در یوزانه خزیدن شورای نظار، متحدین و رقبایش در فاجعه ۸ ثور ۱۳۷۱ با استحاله قدرت به ۸ ثوری ها که چیزی جز امتداد خونبارتر فاجعه ثور بیش نبود، به دشمنان میهن این فرصت را به دست داده تا خیزش های ظفرمند آزادیخواهانه خلق ما را زیر سؤال برده با قیافه های در ظاهر حق به جانب و با فسوس بگویند: «ای کاش ما هم قیام نمی کردیم تا امروز چنین عقب مانده نمی بودیم»، «استقلال برای ما چه آورد؟ گرسنگی و فقر»، «غیرت افغانی؟! یک جو از غیرت کم می کردیم در عوض گرسنه نمی بودیم»، «صد رحمت به استعمار در مقایسه با استبداد» و...؛ می کوشند در عقب آن چهره های سالوسانه و در ظاهر حق به جانب ماهیت مزدورمنشانه خود را پنهان داشته، از آن طریق در گفتار از جانبختگان خلق که در صدد بودند تا حاکمیت مستعمراتی آنها را به زباله دان تاریخ دفن کنند به صورت تلویحی و حتی بادر نظر داشت محل به صورت علنی انتقاد کرده، انتقام بکشند.

از آنجائیکه بیشتر از همه کس آن عده از افراد علاقه مند به سیاست که از پختگی کامل سیاسی بر خوردار نیستند، می توانند اولین قربانیان چنین شیدانی باشند، با استفاده از فرصت ضمن سپاسگزاری از «افغان رساله» که با تدویر چنین گردهم آئی هائی زمینه تعمیق درک و شناخت ما افغانها را از تاریخ پرافتخار میهن آزاده ما میسر می سازد، به صورت مختصر خواهم کوشید تا اندکی به قضایا از نزدیک وارد شده و ثابت سازم که علت بد بختی های ما نفس جنگ و مبارزات آزادیخواهانه مردم که در تقدس آن هیچ جای شکی وجود ندارد، نبوده؛ بلکه علت بدبختی همانا شکست های سیاسی بوده که در دوام تمام آن مبارزات ظفرمند به مثابه نتیجه و ماحصل جنگ حیات ما را رقم زده است.

همانطوری که خلق آزاده، دلیر و زنجیر گسل ما در جریان قیام های پراکنده اما پرشکوه و با عظمت به ویژه در آخرین ماه های سال ۱۸۴۱ (ماه های نومبر و دسمبر در کابل) در تحت قیادت رهبران از جان گذشته و فداکار خود چون «میر مسجدی ها، عبدالله خان اچکزائی ها، نایب امین الله خان ها، محمد شاه خان» و ده ها و صد ها از جان گذشته بی

نامی که صفحه های تاریخ افتخار یادآوری نام آنها را ندارند؛ قادر شدند برای اولین بار در تاریخ استعماری «بریتانیای کبیر»، ارتش آن کشور را که از تمام جهات برتری تکنیکی را دارا بود با افتضاح درد آوری به شکست سوق داده بیش از شانزده هزار سرباز و افسران را در قعر خشم خلق به آتش کشند، درست چهل سال بعد در ۱۸۸۰ نیز همان سر نوشت را بر دشمنان میهن خویش تحمیل و تعمیل نمودند. مگر عاقبت اینهمه فداکاری و از جان گذشتگی به کجا کشید؟ آیا همانطوری که خلق ما قادر شد اداره استعماری را با یک «نه» بزرگ به زیر کشانیده از «مکنتان» و «کیوناری» دوسمبول تفرعن استعماری لاشه های گندیده ای بسازد که حتی دوستان قبلی شان از دیدن آنها منزجرباشند، اداره افغانستان آزاد و ملی را «به فهم همان روز» به وجود آرند؟ آیا آنها همان طوری که در میدان جنگ پیروز و ظفرمند بودند در میدان سیاست نیز فاتح و کامیاب بودند، که ما امروز به خود حق دهیم تا جانبازی های بیدریغ آنها را زیر سؤال بریم؟ و یا این که در عوض اداره استعماری که به صورت مستقیم از طرف استعمار چپان اداره می گردد، به اداره مستعمراتی که به صورت عمده اداره چی از بومیان خود فروخته و وابسته به استعمار اند تعویض گردید؟ مگر نه این است که پیروزی های نظامی خلق با عقد قرارداد های مخفی و آشکار گماشتگان پس پرده استعمار به شکست های سیاسی کشانیده شدند؟

به خاطر پاسخدهی درست به این پرسش ها به علاوه آن که ناگزیریم به تاریخ کشور مان در آن مقاطع از نزدیک غور نمائیم، لازم است تا اندکی در مورد جنگ و سیاست و رابطه متقابل آنها به هم نیز بحث نمائیم باشد در آنصورت قضیه اندکی روشنایی بیشتر یابد.

این که گفته اند «جنگ ادامه سیاست است با ابزار دیگر»، با آن که حقیقتی است انکار ناپذیر، مگر الزاماً نمی تواند تمام رابطه میان جنگ و سیاست را بیان دارد، چه به علاوه آن که جنگ ادامه سیاست است، می تواند ابزاری باشد به غرض برآورده ساختن اهداف معین و مشخص سیاسی. در نتیجه در یک پروسه دوامدار و مغلق سیاسی که از مراحل جنگ، آتش بس و صلح عبور می نماید، نباید پیروزی در یک و یا دو نبرد را به مفهوم کلی جنگ که در واقع می تواند تحقق اهداف سیاسی باشد یکی دانسته از خوشی «شادی مرگک» شد و یا عکس آن. اگر حق داشته باشیم تا پروسه مبارزه سیاسی را به یک بازی شطرنج و یا یک بازی فوتبال مقایسه نمائیم، پیروزی در یک و یا چند نبرد، در بهترین صورت حرکت دانه های پیاده و یکی دو گل را مانند و به هیچ صورت نمی تواند به معنای ختم بازی به شمار آید. همانطوری که در شطرنج برنده آنست که طرف را وادار سازد تا «کشت و مات» را پذیرا گردد و در فوتبال کسی از میدان غالب بر می گردد که تعداد گل هایش از حریف بیشتر باشد؛ در سیاست نیز برنده نهایی آن است که اهدافی را که به خاطر آن جنگ آغاز یافته بر آورده سازد.

بدر نظر داشت تذکر پیشین، هر چند ما در جریان مبارزات آزادیخواهانه خلق ما نبردهای درخشان و ظفرمندی داشته ایم و در برخی از آنها قادر شده ایم تا حریف استعماری را در خاک کشور مان به گورستان تاریخ نیز بسپاریم و در ادامه آن مثال ها با چند حرکت شجاعانه چند پیاده و سواره دشمن را از میان بر داشته و یا به تعبیر دیگر یکی دو گل زیبا و به یاد ماندنی داخل دروازه حریف نیز نموده ایم، اما برنده میدان نبودیم. زیرا آن یکی دو حرکت شجاعانه و گل های زیبا برای برد ما با تأسف کافی نبودند و به همان سان نبرد ظفرمند ما ظفر آفرین نبوده است. مبارزه به ضد اداره استعماری انگلیس ها که می خواستند اداره مستعمراتی را در وجود «شاه شجاع» مظهر خیانت در قرن نوزدهم - با آن که در عرصه خیانت به میهن گوی رقابت را به شاه شجاع روسی و ببرک امریکائی باخته است - به وجود آورند، زمانی می توانست با پیروزی کامل خاتمه یابد که منتج به ایجاد دولت مستقل و ملی می گردید نه آن که اداره مستعمراتی «شاه شجاع» را نپذیریم اما به اداره مستعمراتی نوکر زرخیدتر از «شاه شجاع» یعنی «امیر دوست محمد خان» که

دروابستگی دست « شاه شجاع » را از پشت بسته و در خدمت به انگلیس نه تنها از خون سرداران خلق « امین الله خان لوگه‌ری و محمد شاه خان بابکر خیل » و سایرین نگذشت بلکه فرزندش را نیز که مسوولیت قتل « مکناتن » را به دوش داشت در مسلخ استبداد استعمار قربانی نمود، گردن نهیم ویا این که به عوض اداره استعماری « کیوناری » و عامل دست نشانده اش « امیر محمد یعقوب خان » ، اداره مستعمراتی قائل خلقهای افغانستان « امیر عبدالرحمان » جلاد را که در فرهنگ جنائی جنایتکاران تاریخ در افغانستان اصطلاحات « کله منار ، از کشته ها پشته ، واسکت بریدن ، یک چارک چشم ، رقص مرگ و . . . » را قسماً ابداع و قسماً از نوزنده نمود و تمام فرزندان دلیر ، از جان گذشته و سرشناس ملت اعم از محمد جان خان ها ، ملا مشک عالم ها ، ملا عبدالغفور ها ، ایوب خانها ، میربچه خان ها و تمام آن دیگرانی را که در تقابل با انگلیس رزمیده بودند ، به اشاره و هدایت انگلیس از تیغ کین کشیده، اهداف استعمار را متحقق ساخت ؛ از آن خود دانسته به آن مباحثات و رزمیم . چه ما در هر دو رزم دوران ساز با وجود پیروزی های جنگی مشخص، در نهایت بازنده بودیم . زیرا نتوانستیم اهداف خیزش مان را که به خاطر تحقق آن بهترین فرزندان میهن را به قربانگاه فرستاده بودیم بر آورده سازیم . آنهایی که امروز با شیدای ببرک گونه در صدد آنند تا مجموع مبارزه و خیزش ملت را تخطئه کنند باید بدانند که این جنگ آزادیبخش و نفس جنگ و آزادی نبود که باعث « عقب مانی » کشور گردید بلکه این اداره مستعمراتی بود که هست و بود ما را به استعمار سپرده و کشور ما را از سیر طبیعی آن باز داشته «عقب نگه داشت».

نبرد های پیروزمند مردم ما در تقابل خونین با امپریالیزم انگلیس و سوسیال امپریالیزم شوروی در ۱۹۱۹ و دهه ۸۰ قرن بیست با تمام اختلافات شکلی و فراز و نشیب های تاکتیکی که باهم داشته اند، به مانند نبرد های قرن نوزده از سرشت و سرنوشت مشترکی برخوردار بوده اند . چه با وجود آن که در ۱۹۱۹ به اداره مستعمراتی « حبیب الله خانی » یک «نه» کامل گفته شد و در نبرد های آن سال پوزه امپریالیزم انگلیس را که تازه از یک جنگ دراز مدت با پیروزی برگشته و باما مصاف می داد به خاک مالیده و به خون کشانیدیم ، مگر به علاوه پذیرش معاهده « راولپندی » که خط ننگین « دیورند » را به رسمیت شناخته و می توان آن را به مثابه لکه ننگی بردامان پاک اولین دولت مشروطه افغانستان دانست ، ناپایدار بودن خود آن دولت که « خوش درخشید اما دولت مستعجل » بود و در اندک مدتی به اداره مستعمراتی خاندان غدار طلائی انجامیده جامعه را از مجرای معینه « دولت امانی » منحرف و به کجراه وابستگی و خفقان همه جانبه قرون وسطائی سوق داد؛ می تواند ادامه همان روند قبلی به شمار رفته گناه سیاست های ضد ملی و ضد انقلابی آن را به پای جانباختگان شجاع و از جان گذشته نبرد استقلال نوشت .

به همین ترتیب نبردهای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه مردم دلیر و زنجیرگسل ما در تقابل خونین با سوسیال امپریالیزم شوروی و نوکران زر خرید آن که بدرستی از آن با « شورحماسی خلقها » یاد آوری صورت گرفته و می توانست باعث نجات مردم از تمام بدبختی ها و مصایب گردد و با خاتمه دادن به عمر ننگین اداره استعماری روباه شیداد «ببرک کارمل» و جانشین محکوم به مرگ آن اداره مستعمراتی قاتل بی آرم « داکتر نجیب » ، بنیاد یک افغانستان مستقل ، آزاد و آباد را بگذارند ، به وسیله عمال امپریالیزم جهانی و ارتجاع منطقه و وابستگی مستقیم به نظامیان پاکستان و آخذ های ایران ، در بیراهه وابستگی و ظلمت قرون وسطائی رهنمون گشته ، پیروزی های نظامی خلق ما را به شکست فضاحت بار سیاسی مبدل نمودند .

در چنین حالتیست که جای اداره مستعمراتی «داکتر نجیب » را باز هم اداره مستعمراتی شورای نظار و شرکاء گرفته با سیاست های ضد ملی خود افغانستان را در مجموع و شهر کابل را به خصوص در یک رقابت افسارگسیخته با تجسم ننگ و نفرت « گلبدین » به حمام خون مبدل نمودند . امتداد خونبارتر همان اداره مستعمراتی در وجود از گور

برخاستگان تاریخ «طالب والقاعده» گویای آن بود که ما باز هم از نبرد های آزادیخواهانه با شکست سیاسی در اهداف نبرد و خیزش بر گشته ، و مسؤول بدبختی های ما مبارزات ما نه بلکه شکست های ما در مبارزه است - امید در آینده فرصت میسر گردد تا علل شکست ها را به صورت جداگانه و مشروح به بررسی گیریم - در یک کلام ما اگر گرسنه هستیم ، نان و دوا نداریم ، از بی سواد و تبعیض رنج می بریم ، آتش نفاق و شقاق در بین ما بیداد می کند و... نه به خاطر آن است که ما علیه استعمار و امپریالیزم جنگیده ایم و نتوانسته ایم تا از « مواهب » آن بهره مند گردیم بلکه علت آن است که استعمار و امپریالیزم حلقات باز دارنده شان را در وجود اداره های مستعمراتی به دور ما تنگتر و محکمتر کشانیده و مارا به عقب نگهداشته بودند .

اکنون نیز که باز امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء بر سرزمین ما تاخته و مقاومت آزادیخواهانه مردم مارا با مهر «طالب والقاعده» تخطئه نموده در صدد تحریف مضمون آزادیخواهانه مقاومت دلیرانه بخشی از مردم می باشد ، و با تمام قواء در پی آن است تا به جای اداره استعماری خودش ، اداره مستعمراتی « ببرک امریکائی » را به مثابه دولت «مستقل و ملی» با مصرف هزاران میلیون دالر و صدها هزار تن بمب با زور بر مردم بقبولاند ، هرگاه ما به فکر چاره اصلی که همانا ایجاد سه سلاح خلق هست نباشیم و در راه تحقق آن از جان و دل مایه نگذاریم ، به گواهی تاریخ ما محصل مجموع مبارزات مردم به جز جابه جائی قدرت میان « سگ زرد و شغال » چیز دیگری نخواهد بود . که هرگز چنین مباد!

موسوی ۲۰۰۶/۰۸/۰۱